



بہ اہتمام: دکتر مراد علی واعظی



ISBN 978-964-2860-13-5



9 789642 860135

www.artbirjand.ir





حوزه هنری استان خراسان جنوبی

دیوان مولانا محمد بن حسام خوسفی

به اهتمام: دکتر مرادعلی واعظی



ناشر: فکر بکر

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۲۸۶۰-۱۳-۵

تیراژ: ۳۰۰ جلد

چاپ اول: تیرستان ۱۳۹۰

قیمت: ۱۵۰۰۰ تومان

صفحه آرای و طرح جلد: مهدی مرتضوی

لیتوگرافی و چاپ و صحافی: واصف

سرشناسه: ابن حسام، محمد بن حسام‌الدین، ۷۸۲ - ۸۷۵ ه.ق.

عنوان و نام پدیدآور: دیوان مولانا محمد بن حسام خوسفی/ گردآورنده [حوزه هنری

خراسان جنوبی، سازمان تبلیغات اسلامی].

مشخصات نشر: تهران: فکر بکر، ۱۳۹۰.

مشخصات ظاهری: ۵۱۰ ص.

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۲۸۶۰-۱۳-۵: ۱۵۰۰۰۰ ریال

موضوع: شعر فارسی- قرن ۹ ق.

رده بندی کنگره: ۱۳۹۰: ۵۶۵۷/۵۹ PIR

رده بندی دیویی: ۸۱۳/۸۱۳

شماره کتایشناسی ملی: ۱۹۱۲۷۳۲

کلیه حقوق این اثر متعلق به حوزه هنری خراسان جنوبی می باشد.

استفاده با ذکر منبع بلامانع است.

فهرست دیوان

صفحه	عنوان
۴	مقدمه دیوان
۱۴	قصاید
۲۲۲	غزلیات
۲۹۰	ترکیب بندها
۳۲۴	ترجیع بندها
۳۴۴	مسمط‌ها
۳۵۸	مثنوی‌ها
۳۷۷	رساله نثر اللالی
۳۸۸	دلایل النبوه
۴۱۲	نسب نامه
۴۴۸	قطعه‌ها و لغزها
۴۷۸	رباعی‌ها
۴۹۲	فهرست اشعار



ديوان مولانا محمدابن حسام خوسفي

مقدمه ديوان



دیباجه

پرداختن به میراث های معنوی و ماندگار جامعه علاوه بر آنکه تکریم و پاسداشتی مناسب و احیاء اندیشه های عمیق تمدن بزرگ ایرانی اسلامی ماست می تواند چراغ راهی باشد برای امروز ما و آیندگان که قدر فرزندان و فرهیختگان را بدانیم و با این روش به بازسازی و احیاء این تمدن خدمت نماییم. در میان قله های بیشمار فرهنگی که در گوشه گوشه ایران عزیز به تولید علم و معنویت و فرهنگ همت نموده اند، نگینی کم نظیر متعلق به قرن نهم هجری می درخشد که با خلق آثاری ارزنده و پرمایه تا کنون نام نیک و آوازه ای خوش از او به ما رسیده است.

توجه به ابعاد مختلف آثار و زندگی این شخصیت در دانه علاوه بر بازشناسی سبک و روش به کار رفته در آثار او که جای تحقیق و پژوهش بسیار دارد، می تواند فرصت مناسبی در حفظ میراث های معنوی و معرفی مناسب آن به علاقمندان بیشمار فرهنگ و هنر ایران و جهان باشد، اگر چه تلاشهایی در معرفی شخصیت این شاعر نام آور تا کنون صورت گرفته است اما ابعاد بسیاری از آثار و شخصیت او همچنان ناشناخته مانده که امیدواریم با تلاشهای شروع شده بتوانیم ادای دینی به این شاعر عارف نماییم.

مولانا محمد بن حسام خوسفی، شاعر مذهبی سرای قرن نهم و یکی از بزرگترین و احتمالاً نخستین حماسه سازان عرصه دین و اعتقاد، متولد سال ۷۸۲ ه. ق است و زادگاهش شهر خوسف بوده، که در آن زمان از قرای قهستان محسوب می شده است.

بدون تردید ابن حسام یکی از متقدمین و بزرگترین پردازشگران شعر مذهبی و حماسه های دینی است. دیوان او که اغلب در مدح و منقبت معصومین (ع) است، شامل: قصیده، غزل، ترکیب بند، ترجیع بند و قطعه می باشد؛ علاوه بر این مثنویهایی نیز دارد که با مضامین خاصی سروده شده اند مثل "دلائل النبوه" که موضوعش دلایل بعثت پیامبر اکرم (ص) به پیامبری است و بخشی نیز به نام "نثر الالکی" دارد که در آن کلمات قصار حضرت علی (ع) را به نظم درآورده است.

ابن حسام کتاب دیگری دارد به نام "خاوران نامه" که بزرگترین و به احتمال قریب به یقین نخستین حماسه منظوم دینی فارسی- اسلامی است که در شرح دلاوریهای امیرالمؤمنین حضرت علی (ع) می باشد و خوشبختانه جایگاه ممتازی در میان آثار حماسی پیدا کرده است.

اگر چه از گذشته های خیلی دور یعنی در تذکره الشعراء دولتشاه سمرقندی تا تاریخ ادبیات دکتر ذبیح الصفا، در چند منبع و مأخذ از وی نام برده شده است؛ ولی قدر و منزلت این شاعر بزرگ خراسانی- ایرانی، که افتخار و پشتوانه قابل اعتنائی برای خراسان جنوبی است، از نظرها و اندیشه ها دور مانده بود.

در دو دهه اخیر به برکت رشته زبان و ادبیات فارسی دانشگاه بیرجند، استادان محترم گروه زبان و ادبیات فارسی با برگزاری نخستین همایش بزرگداشت ابن حسام خوسفی در سال ۱۳۷۸، دانشمندان بزرگی را از سراسر کشور به بیرجند کشاندند و حاصل این همایش چاپ دو مجموعه مقاله ویژه همایش بود که برکات زیادی را به دنبال داشت و پایان نامه ها و مقالاتی پیرامون این شاعر و عارف بزرگ به نگارش درآمد.



علاوه بر همایش مذکور چند جلسه دیگر در نکوداشت ابن حسام برگزار گردید که برگزار کننده ها کانون هنرمندان و حوزه هنری خراسان جنوبی بودند و بعد از آن در سالهای ۱۳۸۷ به بعد جلسات مستمری با تلاش حوزه هنری خراسان جنوبی برگزار گردید که منجر به تشکیل بنیاد ابن حسام خوسفی شد و هنرمندان در رشته های گوناگون، نظیر شعر، مقاله، فیلمهای پژوهشی و مستند کوتاه، خط، نقاشی، گرافیک و ... به خلق آثاری درباره زندگی، شخصیت و آثار ابن حسام همت گماشتند که بزرگترین قدم، چاپ بسیار با شکوهی از خاوران نامه بود که برای بانیانش طلب خیر می کنیم.

گفتنی است که یکی از مشکلات جدی پژوهشگران علاقمند به ابن حسام، در دسترس نبودن دیوان وی بود، دیوانی که با تلاش مرحوم استاد احمد احمدی بیرجندی و استاد محمد تقی سالک در سال ۱۳۶۶ با حمایت اداره کل اوقاف مشهد به چاپ رسیده و در سالهای اخیر نایاب شده بود. حوزه هنری خراسان جنوبی با اقدامی بسیار پسندیده به چاپ دیوان با تغییرات و اصلاحات لازم، همت گماشت. طبیعی است که با امکانات پیشرفته چاپ و نشر کتاب در حال حاضر، چاپ جدید باید با تغییرات و اصلاحاتی اساسی صورت می گرفت.

آنچه در این دیوان قابل توجه است عبارتند از:

الف- ترتیب الفبایی قصاید و ترکیب بندها و ترجیعات که در چاپ قبلی به ترتیب الفبایی تنظیم نشده بود و پیدا کردن اشعار برای مراجعین قدری دشوار و دور از عرف سایر کتابها بود.

ب- اصلاح برخی از غلطهای چاپی و ایجاد فاصله میان کلمات و افزودن برخی از علائم نگارشی برای بهتر خوانده شدن اشعار.

ج- برخی از ابیات که مجموعاً حدود ده بیت می باشد، به دلیل کلمات موهن و مستهجن که در آنها به کار رفته بود، حذف گردید.

و- عناوین اشعار که به عربی بود، سعی شد به فارسی برگردانده شود.

ه- ان شاء الله اگر عمری بود به زودی تعلیقات مفصلی در قالب یک کتاب جداگانه برای این دیوان تهیه خواهد شد. البته مقدمات کار آغاز شده است.

از همه کسانی که در چاپ این دیوان نقش داشته اند سپاسگزاری کرده سعادت و سلامشان را آرزومندیم مخصوصاً خانم زهرا فتحی شهری و آقای مهدی مرتضوی که در غلط گیری و صفحه آرایی تلاش زیادی کرده اند.

از مسئولین محترم کتابخانه آیت الله بروجردی که در ارسال نسخه های خطی دیوان همکاری صمیمانه ای داشتند سپاس ویژه داریم. همچنین برای استاد فقید مرحوم احمد احمدی بیرجندی آرزوی غفران الهی و برای آقای محمد تقی سالک سلامت و سعادت آرزو می کنیم و فضل تقدم چاپ دیوان ابن حسام را برای ایشان قائلیم.

از کارکنان محترم حوزه هنری خراسان جنوبی که در انجام این کار حمایت های ارزشمندی کرده اند، ضمن سپاس فراوان دارم، و از خداوند بزرگ توفیق روزافزون این عزیزان را خواهیم.

سپاس ویژه دارم از همکاری ریاست محترم حوزه هنری خراسان جنوبی، جناب آقای مهدی حبیبی، هم به دلیل درایت در مدیریت کار و ایجاد هماهنگیهای لازم و هم به دلیل اشراف بر نکات فنی چاپ و نشر و مهارت در جنبه های رایانه ای کار - که به هیچ وجه از این حقیر ساخته نبود و این عزیز روزها و ساعتها وقت بر سر این کار گماشت؛ کاری که جز خدای احد و واحد و اهل بیت رسول (ع) عوضش را نمی توانند داد .

این کار خدمت ناچیزی به ساحت مقدس پیامبر اکرم (ص) و اهل بیت گرامیش می باشد و هر کس که هرگونه همکاری با این جانب داشته است پاداشش را به خدای بزرگ وامی گذارم.

دکتر مراد علی واعظی
مسئول واحد آفرینش های ادبی
حوزه هنری خراسان جنوبی

ابن حسام خورشید درخشان خاوران

پایندگی و سرافرازی هر کشور و ملتی وابسته به ریشه های عمیق فرهنگی یعنی آثار و مفاخر آن جامعه است که ماندگاری و سربلندی آن را ضمانت می کند. یکی از پرافتخارترین آثار ماندگار و افتخار آفرین ایران اسلامی، بویژه خراسان جنوبی، ابن حسام خوسفی است که اهل فرهنگ و ادب، این دیار را به ابن حسام و آثارش می شناسند؛ شاعر و عارف بزرگی که اشعار آیینی و حماسه مذهبی خاوران نامه او شهرت فرا ملی دارند و از پشتوانه های مهم فرهنگی، ادبی و اعتقادی ایرانیان به شمار می آید.

اگر چه آثار ابن حسام مدتهاست که به زیور چاپ آراسته گردیده است ولی سالهاست که دیوان اشعار او نایاب شده بود و به دلیل رویکرد پژوهشی دانشگاهیان بویژه در تهیه پایان نامه های تحصیلی مربوط به ابن حسام و توجه علاقمندان به شعر آیینی، ضرورت چاپ دوباره دیوان یک امر ضروری بود و زمان آن رسیده بود که افراد دلسوزی به چاپ این دیوان ارزشمند دست یازند. که خوشبختانه این مهم صورت گرفت و نهادهای فرهنگی استان بویژه حوزه هنری خراسان جنوبی و اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی مقدمات یک تصحیح و پژوهش دانشگاهی و علمی را فراهم آوردند و دیوان ابن حسام با نظم و ترتیبی علمی و اصولی به چاپ رسید.

نکته قابل توجه این است که در این تصحیح غلطهای املائی و تایپی اصلاح شده است و نحوه تایپ و ویرایش کلمات به گونه ای است که خوانندگان محترم براحتی قادر به خواندن اشعار خواهند بود و اشکالات موجود در تصحیح قبلی تا حد امکان برطرف گردیده است.

البته گفتنی است که تلاشهای ارزشمند مرحوم استاد احمد احمدی بیرجندی و آقای محمد تقی سالک هرگز بر کسی پوشیده نیست و فراموش نخواهد شد و همواره از جایگاه والایی برخوردار است. اما تصحیح جدید کاری دیگر است و ویژگیهای خاص خود را دارد، مخصوصاً که جلد دوم این دیوان اختصاص دارد به شرح مشکلات و بیان اشارات دیوان ابن حسام که ان شاء... بزودی به چاپ خواهد رسید و یک تحقیق همه جانبه و دقیقی درباره تمامی اشعار ارائه خواهد شد.

این جانب به عنوان یک خدمتگزار عرصه فرهنگ، چاپ این دیوان را فرصتی مغتنم برای پژوهشگران تلقی کرده و امیدوارم، برای علاقمندان به شعر آیینی و کسانی که پایان نامه فوق لیسانس و دکتری می نویسند؛ در دسترس قرار گرفتن این اثر ارزشمند گامی مهم و تأثیرگذار باشد. از خداوند بزرگ می خواهم که توفیق بیشتری برای چاپ آثار ماندگار این استان ادب پرور و ولایتمدار نصیبمان شود تا توانمندیهای علمی - فرهنگی این منطقه هر چه بیشتر به فارسی زبانان و ادب دوستان و دانشمندان ایران و جهان معرفی شوند.

مهدی حبیبی

رئیس حوزه هنری خراسان جنوبی

آزاده خاوران

ابن حسام شاعری است معتقد، مؤمن با عزت نفس و قناعت که همه ی تذکره نویسان بدان تصریح کرده و حتی بعضی او را ولی حق شمرده اند. صمیمت در بیان و صداقت در عمل، او را از دیگر شاعران ممتاز می دارد و شعرش را جلوه گاه اندیشه های انسانی و باورهای ایمانی کرده است. از روزگار دل خوشی ندارد و نامردمی اینای زمان را فریاد خوان است که :

بار غم را برد باری چون توانم کرد از آنک پشت گردون خم شود از بار محنتهای من
 شرم دار ای گردش دوران که با چندین هنر با همه سرگشتگی داری سر غوغای من
 انعکاس موضوعهای اجتماعی در شعر ابن حسام کم نیست بلکه دیوانش نمایشگر موضوعهای اجتماعی و جلوه گاه نابسامانیهای روزگار اوست :

ظلم و بیادادی بیادادان نگر داد بخشا داد بستان تا به کی ؟
 عالم از ظلمت سواد شب گرفت آخر ای خورشید تابان تا به کی ؟
 ظلم و جور و بغض و کین بسیار شد فقر و کبر و کفر و طغیان تا به کی ؟

امید است که چاپ منقح دیوانش شناخت بیشتر این انسان والا را سبب شود.

دکتر محمد رضا راشد محصل
 استاد دانشگاه فردوسی مشهد



شاهنامه و خاوران نامه دو جلوه از هویت ملی ایرانیان

با توجه به نقش والا و برجسته ای که شاهنامه در خاوران نامه ابن حسام دارد و ارادتی که ابن حسام به فردوسی داشته و از جنبه های گوناگون تحت تأثیر شاهکار استاد توس بوده و آن را الگوی کار خویش قرار داده بود باید گفت: خاوران نامه در تقابل با شاهنامه سروده نشده است بلکه ادامه همان راه و رسالتی است که قرن‌ها قبل فردوسی آغاز کرده بود و ابن حسام در قرن نهم همان کاری را در احیای هویت فرهنگی ایرانیان کرد که فردوسی در قرن چهارم، زیرا در قرن نهم گرایشهای شیعی به اوج خود رسیده بود و نیاز باطنی مردم ایران و علاقه شدید آنها به امام علی (ع) سبب شد که وجود مبارک آن حضرت که جنبه ای اسطوره ای و افسانه ای پیدا کرده بود صبغه ملی بگیرد و به عنوان انسان آرمانی فرهنگ ایرانی در کنار رستم - که نماد ملت ما بود- نه در مقابل آن، قرار گیرد. لذا همان گونه که فردوسی بنا را بر احیای حماسه ملی ایرانیان می گذارد ولی در عین حال ارادت تام خود را به اهل بیت پیامبر (ص) و علی (ع) در جای جای شاهنامه باز می گوید ابن حسام هم در شرایطی متفاوت بنایش را بر حماسه ای دینی می گذارد که در آن فردوسی و رستم جایگاه والایی دارند و این یعنی تلفیق عناصر فرهنگ ایرانی و اسلامی، مخصوصاً مذهب تشیع که هر کدام به منزله دو روی یک سکه اند و فرهنگ ملی ما را در چهره دو قهرمان آرمانی و ملی می نمایند. لذا نباید تصور کرد که هویت ملی چیزی جدا از مذهب و یا در تقابل مذهب تشیع است، بلکه هویت ملی اعم از عناصر مذهبی و غیرمذهبی است، بدین معنا که وقتی عناصر مذهبی مشخصه فرهنگی یک ملت شدند از عناصر ملی به حساب می آیند، چنانکه بسیاری از عناصر مذهبی میترائیسم و زردشتی که زمانی جزو اساطیر مذهبی بوده اند امروزه به عناصر ملی فرهنگ ایرانی تبدیل شده اند، از این رو در خاوران نامه نیز امام علی (ع) که نماد مذهب تشیع است بعد از مقبولیت عام در بین ایرانیان به صورت نماد ملی و انسان آرمانی در می آید. خلاصه اینکه خاوران نامه و شاهنامه هر دو با یک هدف و در یک مسیر حرکت می کنند و آن احیای هویت ملی و فرهنگی و هویت بخشی به ایرانیان است، اما هر کدام در دوره ای خاص، به سبکی خاص و با تأکید روی عنصری خاص متناسب با نیاز زمان به این مهم دست یافته اند.

دکتر محمد بهنام فر

استاد دانشگاه بیرجند

ابن حسام شاعری باورمند :

به شب زبان من و مدح اهل بیت رسول
شمس الدین محمد بن حسام الدین خوسفی (وفات ۸۷۵ هجری قمری) یکی از شاعران وارسته، متعهد و نام آشنایی است که به انگیزه‌ی خدمت به دین و نشر تعلیمات آن، "ادبیات دینی و مذهبی" را به کمال رسانده و در میان شاعران و ادبای این سرزمین زرخیز - ایران - جایگاه ممتاز و بی بدیلی یافته است. تعهد و هنری که در بیت آثار او بویژه دیوان و خاوران نامه اش به چشم می آید گواه صادقی است بر این مدعا که این شاعر ارجمند بخوبی توانسته است ابزار و امکانات شاعرانه و صناعات ادبی را با اندیشه های دینی و اعتقادات و باورهای خویش مومنانه پیوند دهد به طوری که حاصل کارش هم از لحاظ لفظ و هم از لحاظ معنی برای هر خواننده ای بویژه دوستداران و محبان اهل بیت علیهم السلام دلنشین و پر از جذابیت است.

دیوان ابن حسام دو مضمون اصلی دارد که حدود هفتاد درصد این اثر را شامل می شود. این دو مضمون عبارتند از مدح (منقبت و نیایش) و مرثیه. شایان ذکر است که گرچه از مجموع قصاید ابن حسام تنها چهار قصیده عنوان مرثیه دارد لیکن این شاعر اهل بیت به شیوه ی مذاکران و واعظان تقریباً در همه ی اشعارش مصائب اهل بیت علیهم السلام را هم متذکر شده است.

از تحمیدیه ها و نیایش گونه های ابن حسام که حاوی ارادات و باورهای او به ذات حضرت احدیت است و به نوعی بیانگر اعتقاد او به خداوندی قدیم، یکتا، عالم، عادل، لایزال، خالق، عفو، لطیف و کریم، قهار و دستگیر است که بگذریم، مدح و منقبت های ابن حسام در بردارنده ی فضایل و کمالات پیامبر عظیم الشان اسلام و اهل بیت آن حضرت، مخصوصاً حضرت امیر(ع)، حضرت فاطمه(س)، امام حسن (ع)، امام حسین(ع)، امام زین العابدین(ع)، امام رضا (ع) و امام زمان (عج) است و در مرثیه های ابن حسام بیشتر به ذکر مصائب امام حسین (ع) توجه شده است. ابن حسام در این آثار پیامبر اکرم و اهل بیت مطهرش (ع) را به خاطر افعال و اقوال و صفاتی ستوده است که اهم آن ها عبارتند از: شان و منزلت در پیشگاه خداوند و همه ی عالمیان، عصمت، شجاعت، نام و نسب، جمال ظاهر و باطن، عدالت، مناعت طبع، سخاوت، صداقت، زهد و معجزات؛ و بر مصائبی که بر این خاندان پاک و معصوم گذشته است مرثیه گفته است. که اهم آنها عبارتند از: مظلومیت، شهادت با لب تشنه، اسارت خاندان، جدایی انداختن میان سر و بدن، فرق شکافته و شهادت اطفال.

قالب شعری مورد علاقه ی ابن حسام قصیده و مثنوی است به گونه ای که از مجموع ۱۲۹ اثری که در دیوان او ثبت گردیده، ۱۱۰ اثر قصیده است و مابقی ترکیب بند (۱۲ مورد)، ترجیع بند (۴ مورد)، و مسمط (۳ مورد). و خاوران نامه که مهمترین حماسه ی دینی در ادب فارسی است، در قالب مثنوی سروده شده است.

ابن حسام مثل ادبای روزگارش به صنعت کاری و آرایه بندی بسیار علاقه مند بوده است و تمام سعی او این که بهترین لباس را بر قامت مضامین دینی و مذهبی خویش بپوشاند و الحق و الانصاف

که در این تلاش موفق بوده و تیر بر نشانه زده است؛ تلمیح، مراعات نظیر، ارسال مثل و تضمین یا حل آیات قرآنی و احادیث و روایات پیامبر اسلام و اهل بیت علیهم السلام بیشتر توجه داشته است. علاوه بر این قصیده ی سحریه ی او با بهترین قصاید مصنوع فارسی نظیر آثار قوامی مطرزی و سلمان ساوجی پهلومی زند.

صورخیال به کار گرفته شده در شعر مذهبی ابن حسام، یادآور شعر استعاره ی شاعرانی چون افضل الدین خاقانی شروانی است.

با توجه به جایگاه ممتاز این شاعر اهل بیت (ع) در ادبیات دینی و مذهبی جا دارد که آثار ارجمندش به روشی عالمانه تصحیح و چاپ شود و در اختیار عموم قرار گیرد. تا علاوه بر بهره گیری عموم علاقه مندان به این گونه آثار، زمینه ی لازم برای تحقیق و بررسی همه جانبه ی آن توسط محققان و پژوهشگران ارجمند فراهم گردد.

دکتر سید مهدی رحیمی
استاد دانشگاه بیرجند

شاعر التزام ها

قریحه شاعری اش در مدح و ستایش، ستودنی بود اما به ستایش «خواجگان بی وجود» نپرداخت بلکه بزرگان دین و آیینش بویژه بزرگ رزمیار حماسه های آیینی و دینی، علی (ع) را ستود. در ۸۳۰ هجری، مهمترین منظومه از نوع «حماسه های دینی» و «خاوران نامه» را در ذکر سفرها و جنگ های حضرت علی (ع) - از روی متنی عربی - در بحر متقارب سرود.

در همه عمر از راه زراعت و دهقانی روزگار گذراند، جیره خوار هیچ حاکم و حکومتی نشد و آزادمنشانه و بلند همتانه گفت:

سر فرو نارم به جود خواجگان بی وجود با وجود فقر، بنگر فرط استغنای من

در قصایدش - که موضوع بیشترشان مدح و منقبت پیامبر (ص)، و اهل بیت (ع) است - از صنایع و دشواریهای لفظی و استعمال ردیفهای سخت و مانند این تکلیفها، بسیار بهره برد. می توان او را به خاطر دشواری هایی که به منظور التزام قافیه ها، ردیف ها، واژه ها، تصاویر، توصیف ها و آرایه های لفظی و معنوی دشوار و گاه دیر یاب برخورد هموار کرده است، «شاعر التزامهای دشوار» نامید. البته گاه با وجود همین التزامها اکثر ابیات قصایدش به سبب خلق تصاویر ناب و زیبای شعری، بسیار نیک از کار درآمده است:

اندر میان برف نگه کن به جرم کوه	گویی که لقمه ای است نهان در دهان برف
از جرم پشته ها که برو برف توده شد	اندر قطار پشته بین اشتران برف
افسرده گشت نوک قلم در بنان تیر	شد جامه تر ز خامه من در بیان برف
وز امتزاج آب و هوا در حریم باغ	گشتند شاخ ها همه آبستان برف

دکتر ابراهیم محمدی

استاد گروه زبان و ادبیات فارسی

دانشگاه بیرجند



دیوان مولانا محمد ابن حسام خوشفی

قصاید



مناجات نامه

ذات تو پاک از صفت ناسزا
 زهره اوصاف تو گفتن کرا
 مبداء او را نبود انتها
 بی خبر از سابقه ابتدا
 یافته در عرصه توحید جا
 از گل تسبیح تو جان را غذا
 ضابطه حکم تو دارد به پا
 قایمه نه طبقات سما
 زیننه صنمک یامن غلا
 چشم جهان کرده پر از توتیا
 بر رخ گیتی ز تو هر دم صفا
 زاینه روشن گیتی نما
 بر زبر خاک تو کردی بنا
 کارگزاران صنایع نما
 بنده فرمان و تو فرمان روا
 تاب دهد طره جعد عشا
 نقش کند خال سپاه مسا
 مشعل مه خانه کند پر ضیا
 از پی انشا بنشیند به جا
 خسرو خرگاه مرتجع سرا
 تا دل هاروت کند مبتلا
 همچو شجاعان به مقام و غا
 سر بنهد بر خط امرش قضا
 مقتبس از شعله شمع سها
 صنع خدا بین ز کجا تا کجا

ای به سزا لایق حمد و ثنا
 آنچه تو شایسته آنی به حق
 عالم وحدت چه عجب عالمیست
 منتهی اندر ره توحید بین
 ای به تو این وهم خیال آفرین
 در چمن روضه سبوحیان
 قبه این گلشن نیلی حصار
 بر طبق صنع، طبق بر طبق
 از تو مزین شد و آراسته
 ای ز سیاهی شب سرمه رنگ
 ای ز سپیدی سپیداب صبح
 صیقلی مهر تو بزود رنگ
 طارم شش روزه هفت آشکو
 هست بر این سقف منقش طراز
 هریکی اندر پی کار دگر
 شام به مشاطگی آید به بام
 بر رخ این شاهد عذرا عذار
 تا ببرد ظلمت عالم به نور
 جای به جا منشی دیوان چرخ
 خیمه زر بافته بیرون برد
 زهره سر زلف به تاب افکند
 ترک چگل دست برد سوی تیغ
 قاضی گردون بنشید به صدر
 هندوی شب بر سر ایوان رود
 بر نگار ای دیده باریک بین



آمده با گاو به هم در چرا
 عقد گهر بسته به جای ردا
 همچو مرید از عقب پیشوا
 کزدمشان دم به دم اندر قفا
 دانه فکن در دم هفت آسیا
 قوس فلک همچو دو سر ازدها
 گه به زمین اندر و گه در هوا
 ز آتش بیگانه به آب آشنا
 چند سخن بود که کردم ادا
 باز بدین خاک بریم التجا
 طرّه سنبل بگشاید صبا
 پیرهن غنچه سُنْدُسِ قبا
 دست بنفشه سر زلف دوتا
 خرم و خندان بنماید لقبا
 روی بگیرند به دست حیا
 دام بلا بر گذر پارسا
 غمزه آهو بکند صد خطا
 سبزه سرسبز ز نشو و نما
 نشتر قَمّاد سحاب، از هوا
 فرش ستبرق بکشد زیر پا
 غالیه دان سمن عطرسا
 بلبل داوود فنِ خوش نوا
 چون برسد خنجر بید از قفا
 چشم بصارت ز نظر بر گشا
 ریخته بر رشته سبزه گیا
 نیک بین، تا بنماید تو را
 در خود و از خود بطلب کیمیا

برّه برین مرتع مینو سرشت
 دوجستدین از ره خوش منظری
 شیر فلک داده به خرچنگ چنگ
 سنبله در کفه میزان عدل
 دلو تهی پشت شکم کرده پر
 پشت شکم کرده، شکم کرده پشت
 رقص کنان جدی به دنبال او
 ماهی آبی شده ایمن ز شست
 در فلکیات به توفیق محض
 ما چو ز خاکیم و ز خاک آمدیم
 باش که از جنبش باد سحر
 چاک زند تا به گریبان نسیم
 شانه کند چون صنم گلغذار
 از تئق غنچه عروس چمن
 حجله نشینان شقایق به باغ
 طرّه طرازان ریاحین نهند
 دیده نرگس بکند صد فریب
 نطع زمرّد بکشد بر زمین
 خون بگشاید ز تن ارغوان
 لاله به لالایی بستان رود
 مجمره داری کند اندر چمن
 بر صُخف گل بنگارد زبور
 نیزه کشد نرگس ز زین سپر
 ای سرت از خواب چو نرگس، گران
 عقد گهر بین ز سخای سحاب
 این همه صنع آینه لطف اوست
 دیده دل باز کن و درنگر

معرفت نفس، خدادانی است
 بی خود از آنی که چنین بیخودی
 دیده خود بین نه خدا بین بود
 بر در او برشکن از غیر او
 چون و چرا را به خدا راه نیست
 ای به تو هر بنده که او پیشتر
 رنج و غنا خاصه خاصان بود
 بر سر خوان رُسل از قُرب تست
 قُرب تو با آن همه صفوت بخت
 هم به عتاب تو گرفتار ماند
 با همه خلت که خلیل از تو یافت
 سرد شد آن آتش دشمن برو
 گردن تسلیم سماعیل و خاک
 تا و فدیناه بذبحِ غظیم
 یوسف مه روی و عزیز پدر
 موسی عمران و تجلی و طور
 عیسی و بیداد جهودان برو
 احمد و ایذا و جفای قریش
 امرئنه بولهب خارکش
 ای همه راه تو خطر بر خطر
 هم تو کنی چاره بیچارگان
 ما همه افتاده تویی دستگیر
 ستر تو پوشنده و ما پرگناه
 ما همه دانیم که هیچیم هیچ
 پرده که اینجا ندیدی به لطف
 در گذر از هر چه تو دانی و من
 من که سیه شد ز گناهیم گلیم

چون شناسی، شناسی خدا
 گر تو خدا می طلبی با خود آ
 زآنکه تو با خود ز خدایی جدا
 در ره او در گـذر از مابـدوا
 هر چه کند با تو مگو کین چرا
 بیشتر از قُرب تو یابد غنا
 خاصه مقیمان در کبریا
 مائده إن أشدَّ الـبـلا
 سینه آدم به سنان عصا
 نوح به گردابه خوف و رجا
 یافت به قُرب تو ز دشمن جفا
 ای ز تو هم درد و هم از تو دوا
 گوش بـراهم و نـدای فـدا
 آمدش از حضرت عزت ندا
 خواری اخوان و امید وفا
 صاعقه و صعق و مقام رضا
 یحیی و خون ریختنش بر ملا
 بولهب و عتبـه و شرالنـسا
 مخبر از او سورة تبت یـدا
 وای همه کوی تو بلا بر بلا
 هم تو دهی خسته دلان را شفا
 ما همه گمراه و تویی رهنما
 عفو تو بخشنده و ما پرخـطا
 مایی ما گر بنمایی به ما
 هم مدران پرده به روز جزا
 ای کرمـت بی حد و بی منتها
 دست من و دامن آل عبا

پادشها از در چون تو کریم
خود نسزد گر برود مشتهی
منع و عطا چون همه از پیش تست
این سخن چند که من گفته ام
مرغ دل آویز سخن ساز عقل
هیچ مدان بود و ندانست هیچ
پیر خرد با همه وهم جوان
ملک بقا را همه ملک تو یافت
گنگ شد این منطق گویا که من
ای به عطای تو ز الهام غیب
این حسام آمده با صد نیاز
حاجت خود پیش تو برداشته
گرنه روا گردد از الطاف تو

دست تهی باز نگردد گدا
از سر خوان کرمست ناشتا
منع مکن از من مسکین عطا
خود به چه ارزد به چه آرد بها
در چمن حمد تو میزد نوا
لال شد این منطق دستان سرا
رانند به دروازه ملک بقا
در طلب ملک بقا شد فنا
مَنْ عَرَفَ اللَّهَ شَنُودَمَ نَدَا
گوش دل مستمع پر صدا
ساخته از خاک درت ملتجا
ای در تو قبله حاجت روا
حاجت بیچاره، نباشد روا

در منقبت حضرت زهرا(س)

چون رفت برون یوسف ازین گلشن مینا
دیباچه سیه کرد شب از فرقت خورشید
تاریکی شب روشنی روز نهان کرد
از دیر مسیح آتش رخشنده برون شد
چون چشم خروس سحری سرخ برآمد
از هر طرفی بوم سیه بوم غریوان
زنگی شده وَ اللَّیْلِ إِذَا عَسَسَ گویان
اندرگلو چرخ نهان مهره زرین
پنهان ید بیضا به گریبان که خدا گفت:
افراشته فراش فلک دست و شمایل
منشی عطارد قلم تیز کشیده

بر دامن او ریخت شفق اشک زلیخا
چون وامق دلسوخته بی طلعت عذرا
چون برقع مشکین، رخ خوبان دل آرا
وز دود غسق گشت جهان چون دل ترسا
منقار سیه زاغ ز خون دل عنقا
از زمزمه بسته نفیس مرغ خوش آوا
رومی شده وَ الصُّبْحِ إِذَا نَفَسَ جویا
چون در دهن تنگ صدف لؤلؤ لالا
فی جَبِکَ ادْخُلَ یدک، تَخْرُجُ بیضا
تا شکل حمایل فکند در بر جوزا
تا ضبط کند نکتة مِنْ ذَالِکَ منها

تابنده رخ مشتری از اوج سعادت
 بنهاده سلیمان ز کف انگشتری ملک
 شاه غسق انگیخته تالان و چه تالان
 اندر دل شامی شب آشوب و چه آشوب
 زهره جگری ساخته پیراهن گلریز
 آن دُر گرانمایه که بُد گوهر پاکش
 گردد ره او روشنی دیده رضوان
 شاید که بروبند سرا پرده قدرش
 یک لاله ز گلزار عذارش رخ ساره
 آب رخ گلبهرگ از آن لاله سیراب
 اندر تُتق عفت او دختر عمران
 از چادر پشمینه او پرده گلیمی است
 بر معجر او باد سحرگه گذری کرد
 از مقنعه مادر او بر سر بلقیس
 آن کیست که او را ز حسد رشک نماید
 با مجمره عود چرا گرم شود دود
 او پرده نشین حرم سید کونین
 او دسته گل باغ ریاحین پیمبر
 او تخت نشین حرم مسند یاسین
 بر مسند قدرش لب ناهید زمین بوس
 آن روی کزو پرتو خورشید خیالیست
 تا ظلمت شب در پس انوار بماند
 و آن موی کزو طره و اللیل سوادى است
 تا روز بپوشاند و بر جای بماند
 ای جاریه خانه تو آسیه خاتون
 رضوان به وجود تو به دامادی آدم
 سوری عروسی تو ناهید طرب ساز

برگوشه شش گوشه این سقف معلّا
 برکرسی او تکیه زده دیو هویدا
 بر خوان فلق ساخته یغما و چه یغما
 و اندر سر هندو بره سودا و چه سودا
 دل سوخته از داغ جگر گوشه زهرا
 در پرده عصمت ز همه عار معرّا
 خاک در او غالیه گیسوی حورا
 حوران بهشتی به سر زلف سمن سا
 یک سنبله از سنبیل او زلف صفورا
 زیب چمن روضه از آن قامت زیبا
 و اندر حجب عصمت او مادر عیسی
 این پرده زربفت برین طارم خضرا
 زمین راهگذر یافت صبا عنبر سارا
 تاجی است کزو رشک برد دختر دارا
 رمزی است که در گوش تو گویم به معما
 با روشنی خور چه کند ذره شیدا
 او سیده جیده مگه و بطحا
 او دختر شایسته بایسته بابا
 او سرو چمان چمن روضه طاهّا
 بر خاک درش چهره خورشید جبین سا
 گو در شب تار از تتق مشک برون آ
 تا ظلّه آن شب که بود وعده فردا
 گو باز کن آن غالیه بو جعد مطرّا
 تا روشنی روز قیامت شب یلدا
 با کوبه عندک فی الجنّه بیتّا
 آراسته در خلد برین حجله حوّا
 طوبی لک تزویجک فی ظلّه طوبی

از سلسله مشک سیه غالیه بگشا
تا بهر تو در رشته کشد عقد ثریا
قنبدیل نه گلشن بام تو مسیحا
قربانی پذیرفته کیش تو ذبیحا
وین گلشن آراسته جنت مای
وین از پی احباب تو کردند مهیا
بی یاد تو چون نوش بود زهر مهیا
هرگز نشود آینه مهر مصفا
آسان گذرد عاقبت عقبه عبا
بر عترت تو دست گشادند به غوغا
از خون جگر گوشه تو بر دل صحرا
فریاد تظالم شده تا حضرت اعلی
بر دوش دگر شسته به خون کسوت حمرا
زان اشک کز آن رشک برد قطره دریا
چندان که به خون غرقه کند دامن والا
ابواب جهنم بگشایند بر اعدا
وای فرش بساط کرمش مفرش غبرا
یک گرده عطا کن که چنین است تمنا
خود بس بود این منصبم از دولت دنیا
گر زآنکه کنی گوشه چشمی به سوی ما
احسان ز تو می خواهد و الطاف تو فرما
اندر چمن نعت تو این بلبل گویند
الرَّغَبْتُ مِنْ فَضْلِكَ وَالِدَعْوَتِ مِنَّا

عطار صبا تا نگشاید در دکان
حکاک شب از ریشه خور تافته رشته
زنبیل کش خانه قدر تو سلیمان
هیزم شکن مطبخ فضل تو براهیم
آن گلخن پرداخته دوزخ نیران
آن از پی اعدای تو کردند معین
با یاد تو چون نوش بود زهر هلاهل
بی پرتو مهر تو که آینه روح است
با مهر تو امید که در روز عقوبت
زان روز که از شومی شامی سیه روی
از خاک جگرگون زمین لاله برآمد
مهد تو در آرند به صحرای قیامت
از جامه پر زهر حسن غاشیه بر دوش
آویخته بر روی چو مه خوشه پروین
بر اشک چو پروین تو ناهید بگرید
آنجا که بر احباب گشایند در لطف
ای بارکش مطبخ تو صحن سماوات
از مائده نطعمکم مشتهیان را
پیشانی من خاک سر کوی تو روبد
ما آب رخ از خاک کف پای تو داریم
حسان ثناخوان شما این حسام است
مرغان چمن را همه بی ساز و نوا کرد
بر تربت تو صد صلوات متواتر

در منقبت حضرت علی (ع)

برون شد همچو از جنت دل آغشته به خون حوا

چو این خاتون خوش منظر ازین قصر بهشت آسا

بنات غیب را برقع ز پیش روی بگشادند
 هزاران مشعل روشن برین پیروزه گون گلشن
 فروغ شمع نورانی به نور صنع سبحانی
 رواق لاجوردی را ز نقره کوفت کاری کرد
 دواج چرخ را عطف هلالی بست بر دامن
 مرقع پوش افلاکی به صد چستی و چالاکي
 به خلوت خانه خاصان به فرق افشان و رقاصان
 شده پروین چو پروانه قمر چو شمع کاشانه
 زمین از تیرگی همچون دل ظلمانی فرعون
 دلم بگرفت از آن ظلمت به دل گفتم که هان ای دل
 نهادم زین همت بر براق وهم دوراندیش
 چو زین گلخن برون رفتم به گلشن خانه وحدت
 معارج بر معارج قطع کردم این همه بالا
 قدم بر بام اول طارم اعلی چو بنهادم
 گهی بر سینه اش داغ شرار عشق چون وامق
 گهی روشن گهی تیره گهی صافی گهی دُردی
 گهی با باد هم مرکب، گهی با آب هم مشرب
 دویم منظر چو بسپر دم به زیر پی نظر کردم
 قلم زن منشی چابک که اندر شأن او آمد
 مبارک روی مستوفی که منشی قضا ز اوّل
 قلم در دست چون تیری که از بحر کمان خیزد
 سیم منزل چو بگزیدم ترنم خانه ای دیدم
 نگاری گل عذاری نو بهاری تازه و خرم
 شده قدوسیان اندر کمند زلف او محکم
 زخداش فکنده سرنگون هاروت را در چاه
 چهارم منزل سیر من آمد کشور رابع
 به صد عزت زده بر چار بالش تکیه سلطانی

چنان چون خازن جنت نقاب از چهره حورا
 فروزان شد چو شمع اندر دل قاروره مینا
 بُرد آفات ظلمانی ز ظلمت خانه دنیا
 رصد پرداز طاق افراز گنبدخانه خضرا
 بریشم کار والا باف چرخي تاب چرخ آرا
 به سر بر مرکز خاکی روان دامن کشان دریا
 برآوردند غواصان هزاران دانه از دریا
 ز کوب ریخته دانه چو گل بر نیلگون ديبا
 سپهر از روشنی همچون کف نورانی موسی
 چه پای پای بیرون نه به عزم عالم علیا
 خرامیدم ز شهرستان جسمانی برین بالا
 به گوش جان خطاب آمد که سبحان اَلذی اُسرى
 ازین مدرج بدان مدرج به قدر قرب استیلا
 همایون پیکری دیدم به شکل و صورت زیبا
 گهی بر طلعتش خالی کمال حسن چون عذرا
 گهی شرقی گهی غربی گهی پنهان گهی پیدا
 گهی با خاک هم سیرت، گهی با نار هم سیمّا
 دبیری یافتم زبینه در دیوان استیفا
 به حکم صورت انشا نشان از نشأت الاولى
 رقم زد بر جبین او که باشد منشی از منشا
 نشاط انگیز بر احباب و درد آمیز بر اعدا
 ترانه برگرفته لعبتی زیبای خوش آوا
 ظریفی نازکی خوبی لطیفی چابک و رعنا
 چو مجنون پریشان، پای بند طرّه لایلا
 عذار دلفریبش ساخته ماروت را رسوا
 مرتجع گلشنی روشن درو تختی نه بر عمیا
 خجسته طلعتی، روشن دلی، چستی فلک پیما



ز سنجابی و الطایی زمستان جامه سرما
 به تیغ هندوانی لشکر زنگی ازو یغما
 به دیر پنجمین رفتیم ز معبد خانه عیسی
 چو آب آتشین گوهر کشیده خنجر برآ
 شود چشم شفق هر دم به جای آب خون پالا
 کند نطع زمرّد فام را هر شب به خون حمرا
 خجسته پیکری فرخنده ای فرخ به روی و را
 به سیرت رأی او پیر و به صورت روی او برنا
 خرد بر پرتو آن شمع چون پروانه ناپروا
 چو نور اندر سواد چشم و حکمت در دل دانا
 به هفت اورنگ مفتورنگ کردم روی استیلا
 ز تأثیر نشستش از جهان برخاسته غوغا
 خود اندر چاه چون یوسف گرفته دلو را ملجا
 فلک را پاسبان بام و شب را دیده بینا
 رسیدم از ذنّی نزدیک اوج برج او آدنا
 ز مقصد باز می مانم که دور افتادم از مبدا
 ز میدان حمل تا حوت و از بزغاله تا جوزا
 ز هفت اطباق دوران سما تا صخره صفا
 چرا کرد این چنین قایم بنای شش جهت بنا
 به نام کیست این منظر تعالی شأنه اعلا
 خطاب مستطاب آمد به حق زبینه اصفا
 چنین تکوین مکنون شد به نام هستی اشیا
 به رفعت عیسی مریم به خشیت برتر از یحیا
 علی بن ابیطالب شریف مکه و بطحا
 ز علمش منتفع آدم به مکتب خانه اسما
 کمال عقد زوجیت میان آدم و حوا
 ز بهر او برون آمد به امر إِبْطُوا مِنْهَا

ز مهرش زیر دستان را ز دل گرمی و خوش رویی
 به رمح ترکمانی زو سپاه روم را نصرت
 ز چار ارکان چو بالا شد براق برق سیر من
 نشسته کوتوالی دیدم اندر قلعه پنجم
 ز خون پالایی تیغش که آب از میغ بگشاید
 سحاب تیغ آب اندام آتش تاب خون بارش
 ششم مسکن مسدّس قبه ای دیدم درو ساکن
 همش سیرت همش صورت همش طالع همش طلعت
 به گلشن خانه دولت جمالش شمع نورانی
 سعادت در جبین او به صد زبندگی مضمّر
 چو از برج سعادت خانه برجیس بگذشتم
 بر آن ایوان کیوانی نشسته یافتیم پیری
 فکنده نکبت او یوسف مه روی را در چاه
 یکی هندوی تازی نام ترک اندام بر بامی
 چو پای همت عالی گذشت از پایه هفتم
 بیان عرش و فرش و لوح و کرسی گر در اندازم
 به دل گفتم که موجودات و مصنوعات ربّانی
 ز پرگار فلک تا مرکز این نقطه خاکی
 ز فوق و تحت و یمن و یسر و پیش و پس چه حکمت بود
 به قصر کیست این گلشن به بام کیست این مشعل
 سوّالم را جواب آمد به گوش جان خطاب آمد
 که تا عالم مزین شد فلک را دیده روشن شد
 مراد طینت عالم نهاد خلقت آدم
 امام مشرق و مغرب همام مکه و یثرب
 مدرّس در خلافت خانه فطرت ز بدو کن
 غرض ذات امیرالمؤمنین آمد که واقع شد
 ز عترت خانه یا آدم اسکن آدم خاکی

ز معبد خانه تعظیم او ابلیس مستکبر
 به کشتی نوح را همبر به خشکی خضر را رهبر
 علی با بهیها در باب او فرمود پیغمبر
 به علم ظاهر و باطن چنان مشکل گشای آمد
 فضیلت در کمال علم ذات پاک او را بود
 زبانش چشمه نوش است کآمد در سخن گفتن
 ز هر مذهب که می گویی طریق پاک او آیین
 هنوز اندر بیاض رق منشور است از کلکش
 ز پول خندق دوزخ کسی خواهد گذشت آسان
 سحر را بر جبین از عکس مهر چهر او پرتو
 زمهرش کیمیا جوید به وقت زرگری خورشید
 صبا گر سنبل خوشبوی او را طره بگشاید
 غبار موکب اسبش کلاه فرق اسکندر
 ربوده نوک رمحش تاج زر از تارک شاهان
 در آن معرض که گردان دستبرد خویش بنمودی
 به میدان رجولیت بریده گردن عتتر
 به گرد اندر چنان تابنده بودی عکس شمشیرش
 چو مشهورست در عالم که با پیکان زره باید
 به میل آهنین پیکر سواد چشم گردون را
 به مردی و جوانمردی دل و دستش فدا کرده
 کف دریا عطای او به هنگام سخای او
 به ایوان اندرون مسند نشین دخت پیغمبر
 عروس چرخ یعنی زهره در جلش فرود آمد
 به عرس دختر خیرالبشر در پرده عصمت
 خدایش هشت جنت دسفیما عروسی داد
 مهش آیینۀ صندوقچه صندوقچه گردون
 بدان امید کاید زیر چادران تعظیمش

ز جاه خود فرود آمد به چاه ویل و اوایلا
 گهی بر ناقه چون صالح گهی بر دلدل شهبایا
 بدین منصب کرا دانی جز او شایسته و اولی
 که بی او بود بس مشکل اگر مشکل شدی حل ها
 فلولاً اِنَّهُ اَعْلٰی بِقَدْرِ الْعِلْمِ مَا لَوْلَا
 بیان صافی او همچو آب خضر جان افزا
 ز هر مشرب که می جویی شراب مهر او اصفا
 نشان عنبر افشانی بسان لؤلؤ لالا
 که بر توقیع میمونش کشند از نام او طغرا
 صبا را در مشام از عطر شام زلف او سودا
 ز خاکش توتیا سازد سواد دیده اعمی
 به باغ حسن او آرد پیام از عنبر سارا
 نثار کوکب نعلش طراز طره دارا
 بریده گردن را سر به تیغ اندر صف هیجا
 شکوهش چون بجنبیدی نمانده کوه پابرجا
 به هنگام طفولیت دریده کام اژدها
 که برق آتشین پیکر ز میغ اندر شب ظلما
 زره گر گشته داوودش به حکم نصّ علّما
 به میدان توتیا دادی شکوه گرزش از خارا
 چه در سرّ چه در ضرّ گهی سر را گهی زر را
 کُمُزْنِ هَاطِلِ یُرَوِّی تَرَابِ الْاَرْضِ فِی الْبَیْدَا
 به میدان اندرون چابک سوار لَافْتِی اِلَّا
 که باشد با کمال حسن خود مشاطه زهرا
 به کف دربست رضوان حوریان روضه را حتّا
 غلامان درش غلمان و حوران چون خدم برپا
 جهیز استبرق سندس حریر از شعری شعری
 فکنده کشتی همت نجی الله در دریا



همای آشیان او عذیم المثل چون عنقا
به آذنی پایه مدحت رسیدن نیستشان یارا
که طاووس ملک آنجا نیارد تا کند پر، و
منه بر روی امیدم تو دست رد لامولی
به مدح تو شکر می خاید این طوطی شکرخا
گر او را نیست این طالع خیالی در شبش بنما
سری کوی تو می باید مرا از جنت المأوی
به چشم مرحمت بنگر به مولایی بدین مولا
چو خاک تشنه از باران و مستقی ز شرب الماء
بهل دنیا بمان عقبی مه اینجا باش و مه آنجا
إِذَا لَاقَيْتَ مُحِبُّوْبَا دَعِ الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا
که در جنت فرودآیی به زیر سایه طوبی

هزار آوای باغ او ترنم ساز چون داوود
ایا شاهی که عقل دوربین و وهم دوراندیش
چه مرغ من که بر ایوان تعظیمت کنم پرواز
تو چون بر خلق مولایی قبولم کن به مولایی
نشیمن کرده هر مرغی گلستانی و بستانی
دل ابن حسام از طلعت چشم نظر دارد
مرا از جنت المأوی سرکوی تو می باید
منم مولای مولای تو ای مولای مولایان
دل از مدح توام گفتن نخواهد یافتن سیری
دلا گر عشق آن داری که جانان روی بنماید
نثار خاک راهش کن جهان و هرچه اندر وی
نهال دوستی در باغ دل بنشان اگر خواهی

مناجات و دعا

دیباچه ای نبود و نباشد به از دعا
نبود هر آینه سر بی مغز را بها
با پوست دوست باش و مکن مغز را رها
دستی برآوریم به درگاه کبریا
کاندر بسیط مرکز عالم نیافت جا
سرمایه سعادت و پیرایه رجا
آمد به پنج واسطه از عالم غلا
کو بست نقش نام تو بر لوح از ابتدا
نقش وجود ما هو کاین کما تشا
مفهوم نیست کان زکجا بود تا کجا
تعظیم وُسْعِهِ وَسِيعُ الْأَرْضِ وَالسَّمَاءِ

از ابتدای کار جهان تا به انتها
طاعت سریست بر تن و مغز اندرو دعاست
مغز عبادتست دعا نفز گوش کن
وقتست اگر به دعوت ادعونی استجب
یارب بحق نقطه آنی اِنَّا الْغَفُور
یارب بحق آیت لَا تَقْنَطُوا که هست
یارب بحق سبع مثانی که بر رسول
یارب بحق خامه مشکل گشای «کن»
یارب بحق لوح که بر وی کشیده ای
یارب بحق عرش که تمجید قدر او
یارب بحق وسعت کرسی که بر فلک

یارب بحق صاحب صور و به نفخ او
 یارب به کیل حشر و به مکیال عدل او
 یارب بحق قوت ذوالقوت المتین
 یارب بآب دیده کروبیان پاک
 یارب به هفت قلعه که آنرا به چار روز
 یارب به هشت روضه رضوان که دایمست
 یارب به ناعمات ریاض مخلّدات
 یارب بحق کوثر و تسنیم و سلسبیل
 یارب بحق آتش دوزخ که آن دهد
 یارب به هیبت ملک الموت و قبض او
 یارب بحق خط کرامین کاتبین
 یارب به خال شام که بر روی صبح کرد
 یارب به میل مکحله شب که بهر نور
 یارب به هفت دایره مرکز زمین
 یارب بحق ابر بهاران که می رسد
 یارب به بوی رنگ گل و لاله بر چمن
 یارب بحق غنچه که از شرم عندلیب
 یارب به تاب طره سنبل که دم بدم
 یارب به ساز بلبل عاشق که هر سحر
 یارب بدان قیام که آزاده سرو راست
 یارب بدان رکوع که نرگس همی کند
 یارب بدان سجود که پشت بنفشه کرد
 یارب بدان قعود که نسرین نشسته است
 یارب بحق خاک که اصل طهارتست
 یارب به انبیای معظم که کرده اند
 یارب بحق طینت آدم ابوالبشر
 یارب به خون ناحق هابیل بر زمین

آن دم که گوش را نبود هوش از صدا
 کو برکشد عمل به موازین و بی ریا
 روح الامین که سدره بدو داد منتها
 کز خوف، چشمان نبود خالی از بُکا
 کردند بانیان قضا و قدر بنا
 اشجار او مثمر و انهار تحتها
 عاری از عیب و علت و از عزلت النساء
 کان بر حبیب حضرت خود کرده ای عطا
 در روز رستخیز به هر ناسزا سزا
 کو هست بر ممالک ارواح پادشا
 کایشان بحق بوند بر اعمال ما گوا
 هر شب به امر صنع تو مشاطه عشا
 در چشم ماهتاب کند سرمه ضیا
 از فوق تا به تحتش و از تحت تا ثرا
 هر شب ز فیض شبنم او خاک را نما
 کز رنگ و بویشان تو دهی خاک را صفا
 چون نو عروس مانده پس پرده حیا
 چون زلف دلبران بگشاید زهم صبا
 بر بوی گل ز روی چمن برکشد نوا
 چون عابدی که شرط قیام آورد به جا
 یا ربی العظیم تعالی، تُرا ثنا
 همچون طراز طره جعد بتان دوتا
 سجاده ای ز سندس خضرا به زیر پا
 من ابتداء خلقته کان طیباً
 بی اجر و مزد حکمت تنزیل را ادا
 مسجود سجده ملا قدس بر ملا
 کو بُد نخست واسطه یسفک الدما



اندر تقیّه داد بدو ممکن تقا
 کو بود پیشرو به سوی عالم بقا
 عالم چنان گرفت که عالم گرفت ما
 حَقُّ لِمَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا وَقَدْ أُبِيَ
 چون باد عاد را به بلا کرد مبتلا
 معدوم شد به واسطه ناقله خدا
 کو را تو این معاتبه کردی به یک اِبا
 أَنْظِرِ الی طَعَامِکَ کَرْدِی بَدُو نَدَا
 ذی الجود والْعَطِیَّةِ وَاللَّطْفِ وَالْوَفَا
 آنجا که کرد در ره تسلیم جان فدا
 از پشت و نسل هادی و مهدی و مهتدا
 کرد از فراق دوست چون گل پیرهن قبا
 در مصر دل عزیز و گرامی و پادشا
 مؤمن شد و به ملت او کرد اقتدا
 بر حال و بر مقالة ایشان خدا گوا
 وَاذِ مَقْدَسٍ بِمَنَاجَاتِهِ طُـوِی
 در امر او شریک بما جاءَ بِالْهُدٰی
 در جان او فزودی از آن آب جان فزا
 الباس، کو به حق سوی حق بود رهنما
 وقت زبور، مرغ درآوردی از هوا
 بر جنّ و انس و طیر و دد و دام بُد روا
 یا خود به صبر و محنت او با همه بلا
 فرق سرش به اره بردند تا به پا
 یحیای پاک دامن معصوم پارسا
 کو کرد اشارتی به بشارت به مصطفی
 بر گل عبیرییز چو بر لاله مشکسا
 ارکان دین قواعد احکامشان به پا

یارب به حرمت هبت الله که باب او
 یارب بحق رفعت ادریس و درس او
 یارب بحق نوح که طوفان دعوتش
 یارب بدان سفینه که خوف هلاک او
 یارب بحق هود که در عصمت تو بود
 یارب به صالح آنکه فساد از صلاح او
 یارب بحق یونس و زندان بطن حوت
 یارب بدان رسول که من بعد بعث او
 یارب بدان خلیل که بابای ملتست
 یارب بدان ذبیح که قربان کیش تست
 یارب بحق و حرمت اسحاق محترم
 یارب بدان مشام که از بوی پیرهن
 یارب بحق یوسف زیبا لقا که هست
 یارب بحق لوط که بر دعوت خلیل
 یارب به احترام شعیب و شبان او
 یارب بحق موسی و آن بقعه شریف
 یارب بحق و حرمت هارون وزیر او
 یارب بحق خضر که چندین هزار سال
 یارب بحق مشرب هم مشرب خضر
 یارب بدان خلیفه ثانی که صوت او
 یارب بحق مَهر سلیمان که حکم او
 یارب به شکر و نعمت ایوب محتشم
 یارب به حرمت زکریّا که بی گناه
 یارب به خوف و خشیت آن سید حضور
 یارب بدان مُبَشِّرٍ مِنْ بَعْدِی اسْمُهُ
 یارب بحق سنبل مشکین احمدی
 یارب به چار رکن خلافت که کرده اند

یارب بدان امام مطهر که ذات او
 یارب به زهر خورده زهرا که می دهد
 یارب بحق آن گل ریان که سرخ گشت
 یارب بحق چارده معصوم متقی
 یارب به اولیاء مکرّم که کرده اند
 یارب بحق حرمت ذریّه رسول
 یارب به زاهدان که بهشتست وعده شان
 یارب بحق مهد خواتین روز حشر
 یارب به حسن و زینت حوا که داده ای
 یارب بدان عطیه که خود کرده ای
 یارب بدان ستاره ستاره با خلیل
 یارب بحق هجرت هاجر که حمل او
 یارب بحق آسیه خاتون که صبر کرد
 یارب بحق عفت مریم که پاک بود
 یارب به حسن و مال خدیجه که صرف کرد
 یارب به نه کواکب رخشان که بوده اند
 یارب بدان ستاره روشن که آمدش
 یارب بحق چادر عصمت که کرده اند
 یارب به دعوتی که اجابت قرین اوست
 کاین سرو باغ علم که برسد سر کشید
 فرزند شمس دین که چراغست و چشم من
 نور و سرور چشم من و دل ز روی اوست
 شاید که بر عبارت و الفاظ او کنند
 در مجلس تکلم تفسیر خوان او
 یارب ضمیر صافی تقوی شعار او
 با علم و با عمل به بقایش عزیز کن
 پر کن خزانه دل او را ز گنج علم

مخصوص لافتی بُد و منصوص هل اتی
 دلهای خسته را لب مسموم او شفا
 از خون حلق تشنه او خاک کربلا
 آنها که در سفینه چو نوحند ناخدا
 در اعتصام، دست تمسک به ایلیا
 هادین مهتدین الی ساعه القضا
 آنجا که گفته ای و نهی النفس عن هوا
 الشافعات هُنَّ تشفعن للنّسا
 هر هشت روزه را به عروسی او بها
 یا آدم اسکننا و کلا حیث شئتما
 ساره که مه ز طلعت او داشتی حیا
 از رشک، ساره دور فکنش ز اقربا
 بر شدت عقوبت فرعون پر جفا
 از زلت فواحش و از تهمت زنا
 در مقدم رسول تو بی شبه و بی ریا
 در تحت آفتاب جهانتاب والضحی
 از آسمان ستاره بر ساره در سرا
 دوشیزگان قدس بدو روی التجا
 یارب به حاجتی که کند لطف تو روا
 او را به فضل خود برسانی به منتها
 این چشم و این چراغ مبادند بی ضیا
 تا چشم در سر است، مکن نور ازو جدا
 روح مقدس ملکوت سما، ثنا
 ارواح انبیاء بنشینند و اولیا
 خالی کنی ز خیل خیالات ما سوا
 تا آن زمان که علم و عمل را بود بقا
 زانسان که شاد گردد ازو جان انبیا

زو دور دار چون نظر خونی از وفا
 علم و بیان و قَسرِ کلام تو رتبا
 رحمت کنی و باز نگیری ز ما عطا
 پیران کنند تکیه به هر حال بر عصا
 مارا اگر به شرط عمل می دهی جزا
 زیرا که ما به شرط، نکردیم کارها
 چون نور تست نار نباشد برو روا
 چون یَغْفِرُ الذُّنُوبَ تو در داده ای صلا
 او را زخوان خویش نرانند ناشتا
 مَلّاح قدرت تو مگر باشد آشنا
 آه از عنایت تو نباشد در آن غنا
 باشد که رحمت تو کند دایگی مرا
 وَالْعَبْدُ فِي الْقِيَامَةِ يُجْزَى بِمَا سَعَى
 گرنیست هست رحمت عام تو ملتجا
 یا منتهی الرَّجَا مکن امید من هبا
 گر گفته ام به عمد و اگر کرده ام خطا
 صَلُّوا عَلَيْهِ سَيِّدَنَا اَكْرَمَ الْوُورَى

چشم حسود بد نظر او که کور باد
 از رحمت تو روز به روز زیاده باد
 یا رب در آن زمان که تو مانی و ما و بس
 پیریم و دور باش عصا خورده بر جگر
 مستوجب عذاب الیم و عقوبتیم
 روز جزا بکن به عنایت تو کار خویش
 موی سپید بین و نبین نامه سیاه
 ما را به خوان جود تو قُل یا عباد خواند
 چون مشتهی به خوان کریمان نظر کنند
 کشتی عمر ما چو به گرداب در کشند
 چون جان وداع قالب خاکی ما کند
 آن دم که چون رضیع بخفتم به مهد خاک
 ای وای ما که سعی عبادت نکرده ایم
 ابن حسام را عملی موجب ثواب
 امید من به رحمت بی منتهای تست
 سهوی که بر زبان من آمد تو عفو کن
 دعوت چو بی درود محمد تمام نیست

در نعت خداوند باری تعالی

اندر حُجُب از درک یقین تو گمانها
 تسبیح تو گویند به انواع لسانها
 آثار تو بر صفحه ساعات و زمانها
 کو را برسد آفت نقصان خزانها
 بلبل که شب آرام ندارد ز فغانها
 در خانة الطاف تو آراسته خوانها
 بنگاشته بر چهره ابداع، نشانها

ای نام تو در هر دهنی ورد زبانها
 هر ذرة اشیا که برو نقش وجودیست
 آیات تو بر دفتر ایام و لیالی
 فضل تو ربیعست نه چون فصل ربیعی
 از دفتر گل نکته توحید تو خواند
 دست کرم عام تو بر سفره انعام
 انگشت قضای تو به انواع صنایع